

پیرامون بیانیه مشترک سازمان جهانی کار و وزارت کار ایران در رابطه با تشکیل سندیکاهای کارگر

۷ ماه پیش نمایندگانی از طرف سازمان بین المللی کار تحت نام مأموریت برای بررسی قوانین کار ایران، وارد تهران شدند. هدف هیئت و ماهیت سازمان جهانی کار برای بخش قابل توجهی از کارگران ایران، تا حدود زیادی روشن است. صد سال است که طبقه کارگر ایران وحشیانه ترین اشکال توحش سرمایه داری را برگوشت و پوست و همه عرصه های وجود اجتماعی خود تحمل کرده است. سازمان جهانی کار هیچگاه هیچ رغبتی به بررسی وضع کارگران ایران نداشته است و شرایط کار و زیست طبقه کارگر این جامعه را کاملاً امن و امان می دیده است!! کارگر آگاه ایرانی خوب می داند که سفر هیئت اعزامی، بخشی از برنامه سراسری سرمایه جهانی و دولتهای کاپیتالیستی جهت مذاکره با رژیم اسلامی، حول محور تضمین شرایط لازم برای امنیت انباشت سرمایه و خفه ساختن جنبش کارگری ایران است. خفه ساختن و سرکوبی که قرار است مدرنیزه، نهادینه و دموکراتیزه شود!! و سازمان جهانی کار (ILO) باید در این راستا اقدام کند. مأموریت و مذاکرات هیئت اکنون درحال نتیجه دادن است.

بگونه ای که در اخبار آمده است سازمان جهانی کار و وزارت کار ایران، طی بیانیه مشترکی اعلام نموده اند که سندیکاهای کارگری در ایران شکل خواهد گرفت و از این پس سندیکاها تنها نماینده کارگران خواهند بود. بیانیه می افزاید که شبکه های جاسوسی و سرکوب جنبش کارگری، بنام شوراهای اسلامی نیز همچنان در مقام مشاور و همسنگر

سندیکاهای مبتنی بر توافق ILO و رژیم اسلامی به کار خود ادامه خواهند داد. به این ترتیب بنظر میرسد که بر خلاف برخی تحلیلها، سندیکاهای اهدایی بورژوازی، منحصر به واحد های تولیدی کلیدی نخواهد بود و تمام کارگران خوش اقبال ایران !! از آن بهره مند خواهند گردید. سیر حوادث همچنین بیانگر این است که طبقه کارگر ایران از بخشی مبارزات مورد توصیه محافل چپ، یعنی مبارزه در راستای سندیکا برای همه و نه فقط برای کارگران متخصص" معاف خواهد گردید، چه در غیر این صورت پیکار آنها تلاش برای خواسته ای خواهد بود که از پیش حاصل شده است!! بنظر می رسد که در روزهای آتی باید شاهد تعبیر خوابهای طلانی محافل یاد شده چپ باشیم!! پایه های مادی فرمیسم با نیرومندترین و استوارترین مصالح در ایران، مستحکم شده است!! کارگران همه سندیکا خواهند داشت و سندیکاها زندگی کارگران را غرق در نعمت خواهند کرد!! کمونیسم به بایگانی خواهد رفت، همه چیز بر وفق مراد قهرمانان جنبش سندیکائی و تعیین کنندگان وظائف و تکلیف در عصر عروج جنبش اصلاحات است. پیش بسوی فعالیت در سندیکاها!! منتظران در انتظار چه رخداد دیگری هستند؟! معلوم نیست. مگر نه این است که باید دوستان سندیکالیست قدیمی "پیشکسوتان" و پیروان جدیدشان که کماکان اینجا و آنجا به مصلحت "سوسیالیست نمایی" هم میکنند، به داخل بشتابند و ترتیب بهم پیوستن این سندیکاها را در يك اتحادیه سراسری بدهند، آنهم آنچنانکه خودشان می گویند حداکثر تا "يك سال دیگر"، چرا اینان از جا تکان نمی خورند، شاید فکر می کنند مبارزه با "دعانویسان" و "رادیکالیستهای روان" را باید به جایی برسانند!! به هر حال سیمای افق حکایت از این دارد که سفینه پیکار چپ سوسیال فرمیست و سندیکالیست ولو با بادبان صندوق جهانی پول و سازمان جهانی کار بر ساحل پیروزی لنگر کشیده است.

در این میان اما ما کارگران کمونیست و کمونیستهای کارگر، دنیا را طور دیگری می بینیم.

از نظر ما نه فقط سندیکا‌های دست‌پخت حاصل توافق سازمان جهانی کار و رژیم اسلامی، که جنبش اتحادیه ای بطور کلی جنبشی منجمد در چهارچوب قانونیت و نظم اجتماعی سرمایه بوده و هست. سندیکاها رسالتی جز فعالیت جهت افزایش دستمزد و بهبود شرایط کار و سایر مطالبات روزمره نداشته و ندارند و اصولاً خود نیز مدعی تعرض به رابطه سرمایه نبوده و نیستند.

جنبش اتحادیه ای مانند هر جنبش اجتماعی، دارای تاریخی معین است. یعنی از زمانی و از مکانی آغاز شده، دوره‌هایی را با شرایط مختلف طی کرده و در هر پریود، از روند عمومی مبارزه طبقاتی درون جامعه و جهان اثر پذیرفته و متقابلاً بطور تعیین کننده ای بر پروسه مبارزه طبقاتی تاثیر گذاشته است. در هر دوره و با تاثیر متقابل از و بر شرایط مبارزه طبقاتی، دارای مواضعی دفاعی و یا تعرضی بوده است. اما در هر حال همیشه محتوا و شکل خود را که فوقاً ذکر شد، حفظ نموده است.

ایده ایجاد اجتماعات اولیه کارگری در کشورهای اروپای غربی و شمالی که از طرف خود کارگران فرموله شده بود، مبتنی بر درک ضرورت اتحاد و تشکل از جانب کارگران برای احقاق حقوق اقتصادی و رفاهی بود. بوجود آمدن نخستین جمعیت های کارگری انگلیس در قرن هجدهم بصورت صندوق های کمک مالی و کمیته های اعتصاب، یا انجمنها و باشگاههای غیر قانونی، مجامع کارگری فرانسه آغاز قرن نوزدهم، در شکل گروههای مقاومت و تعاونیها، انجمنهای فرهنگی کارگری آلمان در پایان نیمه نخست قرن بیستم، و بلاخره تشکیل مجامع اولیه کارگری در سوئد و کشورهای دیگر، همگی آغاز اقدامات عملی معینی بودند که کارگران برای اتحاد نیروی طبقاتی خود و تدارک مبارزه ای متحد علیه کارفرمایان دنبال می کردند. تا این زمان سخنی از اتحادیه یا شکل گیری جنبش اتحادیه ای به مفهوم امروزی آن در میان نبود. این انجمنها و جمعیتها، ناشی از ضرورت اتحاد و تشکل برای

مبارزه موثر علیه سرمایه داران بود و در حالیکه این اجتماعات و مجامع، عموماً و در غالب کشورها توسط کارفرمایان و عوامل آنان سرکوب می شدند، اما کارگران در همه جا برای بهبود شرایط کار و زندگی و برای گرفتن حق تشکل، به مبارزه خویش ادامه می دادند. اتحادیه تحت فشار این مبارزات، اما در همان حال به مثابه نوعی قرار و توافق میان کارگران و سرمایه داران در حل و فصل مبارزه طبقاتی، بین آنان بوجود آمد. بنابراین مشاهده می شود که جنبش اتحادیه ای از ابتدا بر اساس پذیرش مناسبات بردگی مزدی از طرف کارگر آغاز شده و پایه هایش بر تمکین طبقه کارگر به اساس استثمار کاپیتالیستی استوار شده است. تاریخ اتحادیه از آغاز تا امروز بطور عینی روند جنگ و صلح کارگران بر سر چگونه زندگی کردن در سیطره بقای مناسبات کار مزدی بوده است. بنابراین اتحادیه راه حل گرایش رفرمیستی درون و بیرون جنبش کارگری برای سازماندهی توده ای طبقه کارگر است.

جنبش اتحادیه ای صرفاً با قانونیت و اقدامات مسالمت آمیز مشخص نمی شود. در شرایط خاصی این جنبش ممکن است از چهارچوب قانونیت خارج گردد و حتی بطور ملیتانت عمل کند. آنچه اساساً ماهیت سندیکالیسم و اتحادیه گرایی را تعیین می کند، رفرمیسم و مکان آن بعنوان ظرف سازمانیابی اعتراضات رفرمیستی طبقه کارگر است.

اقدام اتحادیه پرونستی آرژانتین در زمینه اشغال کارخانه ها، برای تحمیل برخی مطالبات اقتصادی بر کارفرمایان در تابستان ۱۹۶۴، اشغال کارخانه ها توسط کارگران در ایتالیا بعد از جنگ جهانی اول و موارد مشابه دیگری، همگی اقدامات ملیتانت و خارج از قانونیت بوده اند.

حتی در دوره و شرایطی خاص و در جغرافیایی سیاسی مانند لهستان نیز اتحادیه سراسری (اتحادیه همبستگی) تا کسب قدرت سیاسی پیش رفت، اما هیچکدام افقی فراتر از رفرمیسم

و تعدیل پاره ای از بیحقوقی های بردگی مزدی را دنبال نمی کرده اند.

جنبش اتحادیه ای حتی میتواند شعار سازماندهی سوسیالیستی بدهد و سخن از نظم شورایی و حاکمیت کارگری بزند، اما راه حلهایش از چارچوب بردگی مزدی فراتر نرود. شعار شوراهاى خودگردان اتحادیه کارگری فرانسه در سالهای بعد از جنبش ماه مه ۱۹۶۷ نمونه ای در این رابطه است.

یکی از ویژگی های جنبش اتحادیه ای، چند تکه کردن موجودیت جنبش پرولتاریا بعنوان يك طبقه، به صنوف و رسته می باشد.

اتحادیه های کارگری در مستقل ترین شکلش، از آنجاییکه اساساً آلترناتیو متضاد جنبش سوسیالیستی کارگران است، ماهیتاً نمیتواند متشکل کننده مبارزه طبقاتی کارگران، بعنوان يك جنبش اجتماعی ضد سرمایه داری و در جهت لغو کار مزدوری باشند، و بطور عینی طی قرن اخیر، هیچگاه عناصر کمونست درون طبقه، جایی در آنها نداشته اند، که مثلاً سعی در تغییر ماهیت و محتوای آن بکنند. بگذریم که خصلت نمای اتحادیه های موجود، مشخصاً در اروپا و امریکا، ضد کمونیست بودن ساختاری و برنامه ای آنها بوده است.

تشکیلات سندیکایی و مبارزات اتحادیه ای به همین دلایل ابزار بقای سلطه سرمایه داری بر کارگران هستند و باز بهمین خاطر پایه ثابت تسلط احزاب سوسیال دموکرات و لیبرال چپ را در جوامع دمکراسی سرمایه داری بر جنبش کارگری، تشکیل میدهند. باین ترتیب اتحادیه بخشی از ساختار مدنی جامعه سرمایه داری است و کارکرد پایه ای آن صرفاً متقاعد کردن کارگران به قبول شرایط کار و زیست و موازین حقوقی نظام کاپیتالیستی و فعالیت در چهارچوب این نظام با رعایت سقف سود دهی و ملزومات باز تولید سرمایه داری می باشد.

در ادامه بررسی، اگر از واقعیت عینی تمام کشور هایی که جنبش کارگری اشان در

چهارچوب تشکلات سندیکایی و اتحادیه ای محدود و محصور میباشد حرکت کنیم، می بینیم که حداقل در چند دهه اخیر، اتحادیه ها آن کاربرد اولیه را نیز در افزایش حقوق و سایر مطالبات اقتصادی، رفاهی نداشته اند و مهم ترین کارشان در خیلی کشورها جلوگیری از حرکات حاد اعتراضی طبقه کارگر بوده است، (تحت عنوان غیر قانونی و قابل تعقیب بودن فعالیت و استفاده از اشکال اعتراضی، مانند اعتصاب خارج از چهارچوب اتحادیه)، که این امر صرفنظر از تبدیل شدن مستقیم و غیر مستقیم اتحادیه ها به رکنی از ارکان سیستم سرمایه داری بطور ساختاری، اساساً مربوط به شرایط و فازی میباشد که نظام سرمایه در آن بسر میبرد، که با شرایط مثلاً دهه سی و شصت متفاوت است.

نظام سرمایه داری مدتهاست دچار بحران مزمن یا ساختاری شده است، و اگر تاکنون همچنان به موجودیت خود ادامه میدهد، بعلت عدم آمادگی و تدارک سیاسی، تشکیلاتی طبقه گورکن آن یعنی طبقه کارگر میباشد و تا زمانی که چنین است، استمرار نظام نیز در توحش آمیز ترین و انسان ستیز ترین شکل سیاسی، اقتصادی خود ادامه خواهد داشت.

پروسه انباشت و خودگستری سرمایه روندی ذاتاً بحران زاست. نظام کاپیتالیستی با این خصلت بحران آفرین، وارد مرحله ای شده است که عامل اصلی ایجاد بحران، یعنی گرایش نزولی نرخ سود، هرچه بیشتر در پروسه بازتولید سرمایه جهانی عمل میکند، در حالیکه مکانیسم ها و اهرم های درونی خنثی سازی فرآیند بروز بحران، کارایی و ظرفیت عملکرد خود را هرچه بیشتر از دست داده اند.

ترکیب ارگانیک سرمایه (نسبت ارزش سرمایه ثابت به ارزش نیروی کار یا سرمایه متغیر) در طول این چند دهه، بسیار بالا رفته است. برای مثال، در امریکا حجم سرمایه مونوپول AOL Time Warner، از ۲۵۰ میلیارد دلار متجاوز است. یعنی رقمی معادل کل تولید ناخالص سالانه سوئد، بعنوان یکی از ثروتمندترین کشورهای جهان. میزان سرمایه انحصاراتی

مانند Microsoft و Yahoo یا سایر انحصارات TMT، کمتر از این حدود نیست. شتاب شدید نرخ ترکیب آلی سرمایه، خاص رشته های IT نیست، بلکه بیشترین بخش سرمایه جهانی را شامل می‌گردد. مطابق آمار در آغاز دهه ۹۰ قرن بیستم، تعداد کارگران صنعتی در ۶ کشور پیشرفته اروپایی، حدود ۲۵ درصد کاهش یافت، در حالی که ارزش سرمایه ثابت این کشورها بطور قابل ملاحظه ای افزایش یافته است.

سیر تمرکز سرمایه ها و ادغام بزرگترین انحصارات صنعتی و مالی جهان، در دهه ۸۰ و ۹۰ قرن بیستم، شتاب زیادی داشته است و این امر روند افزایش متوسط ترکیب ارگانیک سرمایه اجتماعی بسیاری کشورها و در نتیجه سرمایه جهانی را، شتابناکتر ساخته است.

عدم توانایی نرخ سود در چین شرایطی در انباشت و باز تولید سرمایه، با چین نرخ بالای ترکیب ارگانیک، خود را در شکل بحران شیوه تولید سرمایه داری بروز می دهد.

سرمایه با مکانیسم ها و اهرم های درونی خنثی کننده گرایش نزولی نرخ سود با وقوع بحران مقابله می کند، بعلاوه سرمایه با پالایش خود در هر بحران راه را برای یک دوره رونق جدید باز می گشاید. ویژگی عصر کنونی سرمایه داری این است که کارایی و برد تاثیر این مکانیسم ها نسبت به سابق بسیار کاهش یافته است، نظام دچار بحران مزمن یا بقول اقتصاددانان، بحران ساختاری گردیده است، که آغاز آن را از دهه ۷۰ می دانند.

اگر به روند پس گرفتن دستاورد های مبارزات رفاهی کارگران در کشورهای موسوم به جامعه رفاه، مانند کشورهای اسکاندیناوی طی دهه سیزده سال اخیر توجه کنیم، و بی تفاوتی اتحادیه های کارگری و بعضاً همکاری آنها با سیستم، در مانع شدن از حرکات اعتراضی کارگران در این رابطه را بخاطر آوریم، متوجه این تفاوت فاز و شرایط جدیدی که نظام سرمایه در آن قرار دارد میشویم. شرایطی که محو پایه های مادی عملکرد اولیه اتحادیه ها را، یک امر ضروری برای نظام سرمایه، جهت بار کردن و سرشکن نمودن بحران ساختاری بر

زندگی و معیشت کارگران کرده است.

این ماهیت و موقعیت فعلی سندیکاها و اتحادیه ها در کشورهای پیشرفته سرمایه داری امپریالیستی، بر متن يك بحران ساختاری میباشد. حال میتوان وضعیت و ظرفیت اینگونه تشکیلات را در کشورهایمانند ایران، در صورت ایجاد حتی بر فرض محال، "مستقل"، مجسم کرد.

تشکیل سندیکای "مستقل"!! و قانونی در چهارچوب نظم سرمایه، چاره گشای هیچ مشکل کارگران نخواهد بود.

میخواهم اینرا بگویم که برخلاف آرزوی سندیکالیست های خوش نیت و دلسوز وطنی، اینگونه متشکل شدن کارگران در ایران بر فرض که امکان پذیر باشد!! متأسفانه نه تنها لقمه نانی به سفره کارگران اضافه نخواهد کرد، بلکه حرکات اعتراضی خود جوش آنان را نیز که می تواند بستر مناسبی برای تقویت و سازماندهی گرایش رادیکال و کمونیستی درون جنبش باشد، در چارچوب بورکراتیک و فرمیستی پاسیویستی خود محصور و خفه خواهد کرد.

استنباط من این است که در رابطه با فاز جدیدی که نظام سرمایه در آن بسر می برد که خصلت نمای آن را بطور خیلی فشرده شرح دادم، تاریخ مصرف جنبش سندیکالیستی و اتحادیه گرایی در جنبش کارگری جهان و بطور کاملاً محسوس در ایران و جوامع همانند آن تاریخاً سپری شده است و آنها از نظر محتوایی و برنامه ای، صرفاً بصورت مانعی در مقابل ایجاد تشکلات توده ای و سراسری کارگران، با پلاتفرم و برنامه طبقاتی ضد سرمایه داری، توسط گرایش کمونیستی درون جنبش، عمل میکنند.

از آنجاییکه جنبش طبقه کارگر تاریخاً و ماهیتاً يك جنبش اجتماعی ضد سرمایه داری می

باشد، در میان گرایش‌های موجود در آن، تنها گرایش کمونیستی منطبق با روند عینی این جنبش است. بنابراین حاملین گرایش واقعی کمونیستی درون جنبش، یعنی کمونیست‌ها، همزمان با شرکت عملی و همیشگی در پیشبرد مبارزات روزمره اقتصادی رفاهی کارگران، موظف به فعالیت در جهت متشکل کردن کارگران، حول برنامه و پلتفرم مبارزه طبقاتی ضد سرمایه داری، با مکانیسم‌های گوناگون تبلیغی ترویجی در اشکال متناسب با اوضاع سیاسی جامعه و سمت و سو دادن همین مطالبات اقتصادی رفاهی روزمره در جهت فرا تر رفتن از چهارچوب رابطه سرمایه و مناسبات کار مزدی، در تشکیلات مناسب توسعه و پیشبرد این پلتفرم می‌باشند. تشکیلاتی سراسری، توده‌ای و غیر بوروکراتیک، متکی به مجامع عمومی و در برگیرنده تمام عرصه‌های مبارزه طبقاتی، یعنی تشکیلات شورایی.

گرایش کمونیستی، سازمان‌یابی با مضمون سندیکالیست و اتحادیه‌گرایی را حتی اگر توسط خود کارگران ایجاد شده باشد، مورد تأیید قرار نمی‌دهد بلکه آنرا نقد می‌کند و تمام توان خود را بصورت‌های سیاسی، تبلیغی، ترویجی و در جهت اقلای طبقه، برای جایگزینی اتحادیه‌های موجود با شوراهای واقعی کارگران بکار می‌گیرد و با تمامی امکانات در تغییر سمت اتحادیه‌گرایی به طرف شورا و جنبش شورایی تلاش می‌کند. صرف تمایل و حمایت کارگران از اتحادیه‌سازی، هیچ حقانیتی از زاویه کمونیستی برای آن ایجاد نمی‌کند، زیرا این تمایل نه از آگاهی طبقاتی پرولتاریا، که از نفوذ و تسلط فکری، فرهنگی و سیاسی بورژوازی بر جنبش کارگری نشأت می‌گیرد و نشانگر آن است که کارگر نه با سر آگاه به منافع تاریخی، طبقاتی خویش، بلکه با سر بورژوازی می‌اندیشد و دقیقاً اینجاست که فلسفه وجودی گرایش کمونیستی و حاملین آن یعنی کمونیست‌های درون جنبش کارگری، مفهوم سیاسی و عملی می‌یابد.

جمشید کارگر

٢٠٠٢/٦/١٠